

## An Examination of the Role of U.S. Security Policy in the 21st Century and Global Security Crises

Hamid Jahangiri<sup>1</sup>, Fakhreddin Soltani<sup>2</sup>, Armin Amini<sup>3</sup>

<sup>1</sup> Ph.D. student, Department of International Relations, Ka.C., Islamic Azad University, Karaj, Iran. hamid.jahangiry5143@gmail.com

<sup>2</sup> Department of International Relations, Ka.C., Islamic Azad University, Karaj, Iran (Corresponding author). fakhreddinsoltany@gmail.com

<sup>3</sup> Department of International Relations, Ka.C., Islamic Azad University, Karaj, Iran. arminamini8@gmail.com

### Abstract

The formulation of U.S. national and regional security in the 21st century is a function of the power equation and geopolitical shifts within the international system; this dynamic remains consistently influenced by changes in the orientation of the hegemonic and system-structuring power. Alterations in the balance of power leave their impact on the trajectory of regional competitions among actors, including the United States. U.S. security policy in the 21st century has led to the emergence of intractable crises. The primary research question of this study is: "What impact have U.S. regional security strategies in the 21st century exerted on international politics and regional order?" Furthermore, the research is grounded in the hypothesis that "the security strategy and functions of the United States in the 21st century—which encompass an evolutionary trajectory from acute unilateralism (preemptive war) to regional multilateralism—have established the groundwork for crises in international politics." Data analysis was conducted using the fundamental analysis method. Findings reveal that while the Bush and Obama administrations differed in their general definition of threats and challenges facing the United States, they largely concurred regarding national security objectives; their fundamental divergence lay in the relative importance accorded to international order. The national security strategies of Bush and Obama concerning foreign policy tools and approaches were substantially similar (excluding preemptive war). Conversely, the Trump administration reconceptualized threat identification and reformulated objectives and approaches, adopting a "self-reliance" strategy aimed at achieving the "America First" slogan. Collectively, although evolution is observable in U.S. foreign policy, its outcomes—manifest as crises across various regions—have remained unchanged.

**Keywords:** Strategic policy, United States, Preemptive war, Regional multilateralism, Offshore balancing, International order, Foreign policy.

Received: 2024-10-27 ; Received in revised form: 2024-11-26 ; Accepted: 2025-01-04 ; Published online: 2025-04-09

<https://doi.org/10.22034/sm.2022.1982743.1983>

© the authors

<http://sm.psas.ir>

Article type: Research Article

Publisher: Political Studies Association of the Seminary



## بررسی نقش سیاست امنیتی آمریکا در قرن ۲۱ و بحران‌های امنیتی جهانی

حمید جهانگیری<sup>۱</sup>، فخرالدین سلطانی<sup>۲</sup>، آرمن امینی<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری، گروه روابط بین‌الملل، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران. hamid.jahangiry5143@gmail.com

<sup>۲</sup> گروه روابط بین‌الملل، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران (نویسنده مسئول). fakhreddinsoltany@gmail.com

<sup>۳</sup> گروه روابط بین‌الملل، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران. arminamini8@gmail.com

### چکیده

شکل‌بندی امنیت ملی و منطقه‌ای ایالات متحده در قرن ۲۱، تابعی از معادله قدرت و تغییرات ژئوپلیتیکی در نظام بین‌الملل است. این امر همواره متأثر از تغییر در جهت‌گیری‌های قدرت هژمون و سیستم‌ساز است. تغییر در موازنه قدرت، تأثیر خود را در روند رقابت‌های منطقه‌ای بازیگران از جمله ایالات متحده برجای می‌گذارد. سیاست امنیتی آمریکا در قرن ۲۱ منجر به ظهور بحران‌های پایان‌ناپذیر گردیده است. پرسش اصلی پژوهش حاضر آن است که «راهبردهای امنیت منطقه‌ای آمریکا در قرن ۲۱ چه تأثیری بر سیاست بین‌الملل و نظم منطقه‌ای به جا گذاشته است؟». همچنین پژوهش بر این فرضیه استوار است که راهبرد و کارکردهای امنیتی آمریکا در قرن ۲۱ که سیر تطور از یکجانبه‌گرایی حاد (جنگ پیش‌دستانه) تا چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای را در برمی‌گیرد، زمینه‌های ایجاد بحران در سیاست بین‌الملل را فراهم آورده است. تحلیل داده‌های پژوهش براساس روش تحلیل بنیادین<sup>۲</sup> انجام شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که دولت‌های بوش و اوباما در تعریف کلی مسأله تهدید و چالش‌های پیش‌روی آمریکا با هم اختلاف داشته‌اند، اما عمدتاً در زمینه اهداف امنیت ملی هم‌نظر هستند. اختلاف اساسی آنها در زمینه اهمیت نسبی نظم بین‌الملل است. استراتژی‌های امنیت ملی بوش و اوباما درباره ابزارها و رویکردهای سیاست خارجی تا حد زیادی (منهای جنگ پیش‌دستانه) شبیه یکدیگرند. این در حالی است که در دولت ترامپ، شناسایی تهدیدها و ارائه اهداف و رویکردها تغییر کرده و رویکرد «خوداتکایی» با هدف دستیابی به شعار «اول آمریکا» در پیش گرفته شد. در مجموع، اگرچه در سیاست خارجی ایالات متحده تطور دیده می‌شود، اما نتایج آن که ایجاد بحران در مناطق مختلف است، تغییری نکرده است.

**واژه‌های کلیدی:** سیاست راهبردی، آمریکا، جنگ پیش‌دستانه، چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای، موازنه فراساحلی، نظم بین‌الملل، سیاست خارجی.

استناد به این مقاله: جهانگیری، حمید؛ سلطانی، فخرالدین؛ امینی، آرمن (۱۴۰۴). بررسی نقش سیاست امنیتی آمریکا در قرن ۲۱ و بحران‌های امنیتی

جهانی. *سیاست متعالیه*، ۱۳(۱): ۱۹۹-۲۱۴. <https://doi.org/10.22034/sm.2022.1982743.1983>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۰۶؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۹/۰۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۵؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۱/۲۰

© the authors

<http://sm.psas.ir>

نوع مقاله: پژوهشی

ناشر: انجمن مطالعات سیاسی حوزه

2. Basic research



## ۱. مقدمه

بحران‌های امنیت ملی آمریکا در محیط منطقه‌ای، زمینه شکل‌گیری جنگ‌های نیابتی و رویارویی‌های تمدنی را به وجود آورده است. هرگاه بحران در یک حوزه جغرافیایی به وجود آید، تاثیر خود را در سایر حوزه‌های همجوار نیز به جا گذاشته و منجر به تشدید تضادهای سیاسی و امنیتی خواهد شد. تغییر در راهبرد امنیت ملی و منطقه‌ای آمریکا از جنگ پیش‌دستانه جرج بوش پسر تا چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای بایدن را می‌توان محور اصلی تحول در سیاست امنیت منطقه‌ای آمریکا دانست. در این فرآیند باراک اوباما سیاست حداکثرسازی هم‌پیمانان، ترامپ، راهبرد کاهش هزینه‌های ژئوپلیتیکی و بایدن، سیاست تغییرات ژئوپلیتیکی مبتنی بر چندجانبه‌گرایی راهبردی و موازنه فراساحلی را در دستور کار قرار دادند. اهداف راهبردی آمریکا در دوران‌های مختلف تاریخی نسبتاً مشابه یکدیگر بوده، در حالی که تاکتیک‌های آن با تغییراتی همراه می‌شود. تفاوت چندانی در سیاست‌های تاکتیکی روسای جمهور آمریکا وجود ندارد. اگرچه دونالد ترامپ و جرج بوش پسر تلاش نمودند تا از سازوکارهای کنش تهاجمی فراتر از ساختار سیاسی استفاده نمایند، اما آنان به صورت تدریجی موقعیت خود را از دست دادند. ساخت سیاسی در ایالات متحده از قابلیت اجماع‌ساز برای بازتولید تعریف جدید از تهدیدات برخوردار است. تحلیل شاخص‌های کنش راهبردی آمریکا در قرن ۲۱ بیانگر این واقعیت است که اگرچه الگوی کنش راهبردی روسای جمهور ایالات متحده نسبتاً یکسان بوده باشد، اما الگوی رفتار آنان برای مقابله با تهدیدات هر دوران تاریخی متفاوت بوده است. به این ترتیب نشانه‌هایی از تغییر و تداوم در سیاست خارجی قرن ۲۱ ایالات متحده مشاهده می‌شود. بررسی اسناد امنیت ملی آمریکا حاکی از آن است که نشانه‌های تغییر، تابعی از ضرورت‌های ساختاری در هر دوران تاریخی بوده و نشانه‌هایی از هم‌تکمیلی تاکتیکی را می‌توان در رفتار سیاست خارجی آمریکا مشاهده نمود (US NSS, 1987).

هر یک از روسای جمهور آمریکا در سال‌های بعد از جنگ سرد تلاش نموده‌اند تا سیاست‌های راهبردی خود را در ادامه سازوکارهای امنیت‌ساز سایر رهبران سیاسی در ایالات متحده قرار دهند. هر یک از رؤسای جمهور آمریکا در قرن ۲۱ تلاش نموده‌اند تا زمینه لازم برای تحول بنیادین در اقتصاد، سیاست و امنیت ملی آمریکا به وجود آورند. ساختار سیاسی و امنیتی نظام بین‌الملل در سال‌های بعد از جنگ سرد ماهیت پیچیده، درهم‌تنیده و پرمخاطره داشته است. تبیین روندهای سیاست خارجی آمریکا در قرن ۲۱ براساس تمایز سه مؤلفه بنیادین یعنی، ویژگی شخصیتی رؤسای جمهور آمریکا، شکل‌بندی‌های اقتصادی و اجتماعی آمریکا و همچنین ساختار نظام بین‌الملل به وجود می‌آید. تحلیل رفتار دولت‌ها در عرصه بین‌المللی یکی از مباحث اصلی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل است. توجه به هر یک از نشانه‌های یاد شده بخشی از

واقعیت سیاست خارجی و امنیتی امریکا بوده که در پژوهش حاضر بر موضوعات راهبردی سیاست بین‌الملل تمرکز بیشتری می‌شود. پژوهش بر این فرضیه استوار است که تغییر در راهبردهای امنیتی ایالات متحده از رویکرد تهاجمی به رویکرد تدافعی بوده، اما با این حال از بحران در محیط‌های منطقه‌ای نکاسته است. بر این اساس، ابتدا بحثی با عنوان بنیادهای امنیت ملی و کنش راهبردی امریکا در قرن ۲۱ ارائه می‌شود. این بخش به‌مثابه یک چارچوب مفهومی عمل می‌کند و با توجه به اتخاذ روش بنیادین در تحلیل داده‌ها و تطبیق رویکردهای موجود در سیاست خارجی ایالات متحده، انجام پژوهش مفهوم‌محور و مبتنی بر روش تحلیل خواهد بود.

## ۲. بنیادهای امنیت ملی و کنش راهبردی امریکا در قرن ۲۱

نظام سیاسی امنیتی امریکا براساس اصل بنیادین «کنترل و موازنه»<sup>۱</sup> تأسیس شده است. این بنیان بر همه ارکان قدرت نظیر قوای سه‌گانه، احزاب (دو حزب غالب)، حتی قدرت رسمی و غیررسمی، و در نهایت در فضای سیاست داخلی یعنی دولت فدرال و ایالت‌ها جریان دارد (Sparkman, 1977: p. 452). به دیگر بیان می‌توان گفت که، این اصل در همه سطوح و حوزه‌های مختلف حاکمیت در ایالات متحده به وضوح قابل رویت است. همچنین کاخ سفید موظف است گزارشی سالانه را درباره استراتژی امنیت ملی ایالات متحده در اختیار کنگره قرار دهد. مبنای این قانون طرح موسوم به گلدواتر-نیکولاس<sup>۲</sup> مصوبه سالانه ۱۹۸۶ است. به دنبال پایان جنگ سرد، محیط اجتماعی خوش‌بینانه شکل گرفت و آمریکا سیاست توازن قوا را که ماهیتاً درک ژئوپلیتیک از سیاست بین‌الملل را مبنا قرار می‌دهد، کنار گذاشت و تئوری «صلح دموکراتیک»<sup>۳</sup> و به تبع آن ضرورت اشاعه لیبرالیسم را پی گرفت. طی این دوران به دلیل عدم وجود رقیب، چیزی که در دوران جنگ سرد وجود داشت، منجر به این گردید که راهبرد واحد و مشخصی بر سیاست آمریکا حاکم نبوده و به تعبیر منتقدان، سیاست خارجی آمریکا در این دوره فاقد انسجام، اولویت‌های روشن و مشخص، و فاقد شناخت کافی از منافع واقعی آمریکا بوده است (دهشیار، ۱۳۸۶: ص ۲۶). راهبردهای امنیت ملی امریکا عموماً تابعی از شکل‌بندی‌های ساختار امنیت منطقه‌ای و سیاست بین‌الملل خواهد بود. بخش قابل توجهی از سندهای امنیتی و راهبری آمریکا عمدتاً مبتنی بر مواضع و سیاست‌های نسبتاً مشترکی برای اداره مسائل و موضوعات امنیت بین‌الملل بوده است (Colucci, 2012: p. 28). نزدیک‌ترین بحث نظری به راهبردهای امنیتی ملی

1. Check and Balance

2. Goldwater- Nichols Act of 1986

ایالات متحده را پاتریک کالاهان<sup>۱</sup> مطرح کرده است. کالاهان با طرح نظریه «نقش جهانی آمریکا»<sup>۲</sup> تلاش کرد تا شاخص‌های روشنی را برای فهم منطق رفتاری ایالات متحده در سیاست خارجی مطرح کند. براساس نظریه کالاهان، ایالات متحده همواره سطح درگیری خود با مسائل بین‌المللی را مشخص می‌کند. در این تعیین وضعیت گستره جغرافیایی، جهت‌گیری چندجانبه‌گرایی و یا یک‌جانبه‌گرایی، توجه به مفاهیمی همچون جهانی شدن، قدرت، منافع ملی، نقش رهبری ایالات متحده، چگونگی کاربست نظامی‌گرایی و مداخله‌گرایی و همچنین توجه به تعهدات اخلاقی قدرت هژمون جهانی بر منطق تصمیم‌گیری و رفتاری ایالات متحده اثرگذار خواهد بود. غلبه هر یک از این مفاهیم در تصمیم‌سازی، به خروجی مختلفی می‌رسد. مثلاً ممکن است ایالات متحده به سمت برتری جویی و رویکرد تهاجمی میل پیدا کند، یا برعکس به سمت انزواگرایی متمایل شود؛ رویکردهای لیبرال را به نمایش بگذارد یا برعکس واگرا باشد. هر یک از این منطقات تصویریری از نقش جهانی و یا همان راهبرد سیاست خارجی این کشور را نمایان می‌کند (رک: کالاهان، ۱۳۸۷: ص ۱۸).

به دیگر بیان، بخش قابل توجهی از راهبرد امنیت ملی آمریکا در دوران‌های مختلف، ماهیت اجماعی و ساختاری داشته است. مجموعه‌های فراساختاری در کنترل سیاست‌های امنیتی و راهبردی آمریکا نقش آفرین و تاثیرگذار بوده و این امر نقش رئیس‌جمهور در سیاست‌گذاری راهبردی را با چالش‌های خاص خود روبرو می‌سازد. ساختار نظام بین‌الملل در قرن ۲۱ متأثر از راهبرد امنیتی ایالات متحده با تغییرات سیاسی، اقتصادی و هویتی همراه شده است. جرج بوش پسر بنیادهای امنیت ملی آمریکا را براساس الگوی کنش تهاجمی تعریف کرد. شاید بتوان محور اصلی سیاست امنیتی آمریکا در دوران جرج بوش را بر مبنای رئالیسم تهاجمی مورد توجه قرار داد. دونالد ترامپ نیز نشانه‌هایی از کنش تهاجمی براساس ساختارگرایی و موازنه با روسیه را در دستور کار قرار داد. تفاوت عمده میان این دو کنش این بود که ترامپ در راستای رئالیسم تدافعی عمل می‌کرد، اما الگوی کنش دولت بوش، براساس رئالیسم تهاجمی تعریف شده بود. برخلاف دو رئیس‌جمهور جمهوری خواه، بایدن درصدد برآمد تا چندجانبه‌گرایی را محور اصلی سیاست امنیتی آمریکا قرار دهد.

## ۲-۱. سیاست راهبردی و امنیتی آمریکا در دوران جرج بوش پسر

روی کار آمدن جرج دبلیو بوش به عنوان رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا در ژانویه ۲۰۰۱ زمینه شکل‌گیری تغییرات بنیادین در رفتار سیاسی و راهبردی آمریکا به وجود آورد. چنین فرایندی تا ژانویه ۲۰۰۹

1. Patrick Callahan

2. Theories of America's World Role

ادامه یافت. محور اصلی سیاست امنیتی جوج بوش پسر را مداخله‌جویی و جنگ امنیتی تشکیل می‌دهد. نتیجه این امر بازگشت سیاست انزواگرایی در دوران اوباما بود؛ زیرا با توجه به وجود مخاطرات فزاینده ناشی از مداخله‌جویی بوش، دولت‌ها در فضای مصون‌سازی قرار می‌گیرند. جرج بوش پسر، نظامی‌گری را محور تحول قدرت امریکا در محیط منطقه‌ای برای غلبه بر چالش‌های پیرامونی می‌داند. مهم‌ترین پرسش برای نظریه‌پردازان امنیت ملی امریکا در این دوران تاریخی معطوف به این امر بود که ایالات متحده به چه علتی در فضایی قرار می‌گیرد که هزینه‌های بسیار فراوانی برای این کشور در پی دارد؟ این پرسشی است که در سند دکترین امنیت ملی سال ۲۰۰۶ این کشور نیز به آن اشاره شده است. می‌توان چنین تحلیل کرد که منشاء این رفتار ایالات متحده آن است که سیاست برون‌گرایی برای ایالات متحده، اصلی اجماعی و مقبول برای همه طرف‌های موثر بر دستگاه تصمیم‌گیری در این کشور است. یعنی غالب گروه‌ها، احزاب، مجلس نمایندگان و سنا و... بر این اصل اجماع و تاکید دارند. ریشه این اجماع را می‌توان در دو امر جستجو کرد: نخست تمایل تصمیم‌سازان به حفظ برتری و رهبری امریکا، و دیگری تأمین امنیت و منافع مردم ایالات متحده (Collins & Groppe, 2021: p. 7).

پس از بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸، پنتاگون و شخص رابرت گیتس، به دنبال آن بوده‌اند که هزینه‌های صرف شده در بخش نظامی و دفاعی را بیشتر بهینه‌سازی نمایند و کاهش ناشی از آن را در بخش‌های دیگر وزارت دفاع سرمایه‌گذاری کنند. در واقع آمریکایی‌ها تمایلی به کاهش بودجه دفاعی نشان نمی‌دهند و آن را طبق گفته مایک مولن رئیس وقت ستاد مشترک ارتش آمریکا بزرگ‌ترین تهدید امنیت ملی ما به حساب می‌آید. در واقع ذات تهاجم‌گرای آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر، این کشور را در تعیین بودجه نظامی حساس‌تر نمود.

## ۲-۲. سیاست راهبردی و امنیتی امریکا در دوران باراک اوباما

باراک اوباما محور اصلی سیاست امنیتی امریکا در دوران جرج بوش را با تغییراتی همراه ساخت. از جمله تعهدات باراک اوباما در رابطه با قدرت ایالات متحده عبارت بودند از: برقراری و ایجاد تحول در نظم بین‌المللی؛ با توجه به بحران اقتصادی و مالی سال ۲۰۰۸ که زمان زیادی هم از آن نمی‌گذشت، تعهدات و مخارج ایالات متحده در عراق و افغانستان که همچنان ادامه داشت و یک هوشیاری فزاینده نسبت به تغییرات ساختاری طولانی مدت در دورنمای اقتصادی و سیاسی جهان نمود پیدا می‌کرد. به دیگر بیان، اوباما مرزهای تداوم و تغییر در سیاست خارجی خود نسبت به دوران بوش را به صورت واضحی مشخص کرد (قریب، ۱۳۹۰: ص ۴۰). وی راهبردی را مطرح کرد که منافع ملی اصلی ایالات متحده را مجدداً در قالبی مشابه طرح

رونالد ریگان تضمین می‌کرد: «امنیت ایالات متحده، شهروندان و هم‌پیمانان و شرکای ایالات متحده؛ اقتصاد قدرتمند و خلاقانه و رو به رشد ایالات متحده در نظام اقتصاد باز بین‌المللی که فرصت و رفاه را ترویج می‌کند؛ احترام به ارزش‌های جهانی در داخل و سراسر دنیا؛ و نظمی بین‌المللی تحت هدایت ایالات متحده که صلح، امنیت و فرصت را از طریق همکاری قوی‌تر در برخورد با چالش‌های جهانی ترویج می‌کند» (US NSS, 2010: p. 7). اما برخلاف دوران ریگان، دوران او با دوران دوقطبی نبود و برخلاف دوران جرج اچ. دبلیو. بوش و کلینتون، سلطه اقتصادی ایالات متحده بر سایر کشورها چندان قاطع نبود.

راهبرد امنیت ملی سال ۲۰۱۵ او با دو جنبه دیگر در موازنه مجدد راهبردی را برجسته می‌کرد، اما در عین حال به دشواری اجرای آن در میان چالش‌های فزاینده‌ای که گریبان‌گیر نظم بین‌المللی بود نیز اشاره روشنی داشت. دو جنبه مزبور عبارتند از: این راهبرد بر تعهد رئیس‌جمهور به موازنه مجدد جغرافیایی حضور و درگیری ایالات متحده در مناطق دارای رشد فزاینده در حوزه اقتصاد جهانی تأکید دوباره‌ای داشت، که با آسیا و اقیانوسیه شروع می‌شد. «موازنه مجدد در آسیا و اقیانوسیه» در کنار پیامدهای دیگر، مدرنیزه کردن هم‌پیمانان ایالات متحده در منطقه اقیانوسیه، تعمیق شراکت‌های جدید در جنوب شرق آسیا و هندوستان، تشدید همکاری و رقابت با چین و ایجاد پایگاه برای اکثر ناوگان‌های نیروی دریایی و هوایی ایالات متحده در اقیانوسیه تا سال ۲۰۲۰ را نیز در پی داشت. سیاست امنیتی آمریکا در این دوران تاریخی، ماهیت اقتصادی داشته است. شاخص‌های اصلی سیاست امنیتی و اقتصادی آمریکا مبتنی بر سازوکارهایی همانند انعقاد توافقنامه چندجانبه تجارت آزاد بین دوازده کشور (یعنی شراکت ترنس پسیفیک)<sup>۱</sup>، که منطقه‌ای برابر با ۴۰ درصد تجارت جهانی را تحت پوشش قرار می‌داد، پیش‌بینی شده بود. شراکت ترانس پسیفیک به تثبیت موازنه مجدد و تقویت روابط بین ایالات متحده و شرکایش در آسیا و قاره آمریکا بوده است. بر این اساس، نخستین استراتژی امنیت ملی او با توجه به پذیرش جنگ‌های در جریان و تهدید تروریسم این بود که اعلام کرد: «ما باید استراتژی بازسازی ملی و رهبری جهانی را دنبال کنیم، راهبردی که مبانی قدرت و نفوذ آمریکا را از نو بسازد (Chalfant, 2021: p. 6).

سیاست امنیتی باراک او با مبتنی بر سازوکارهای کنش همکاری‌جویانه در روابط با محیط منطقه‌ای و بحران‌های تاریخی بوده است. باراک او با معتقد بود، پس از عادی‌سازی روابط با کوبا و خلاص شدن از شر این بار سیاسی سنگین که مدت‌ها بود در منطقه به دوش می‌کشید، ایالات متحده خیلی راحت‌تر می‌تواند

1. Trans-Pacific Partnership TPP

رهبری در نیم‌کره غربی را در دست بگیرد. در ضمن، حل و فصل دیپلماتیک و مسالمت‌آمیز مسئله هسته‌ای ایران می‌توانست از وقوع یک جنگ بزرگ دیگر جلوگیری کند و به طور بالقوه در درازمدت نیاز به حضور نظامی سنگین ایالات متحده در خلیج فارس را برطرف نماید. محورهای اصلی سیاست امنیتی باراک اوباما مبتنی بر گسترش سطح همکاری‌های اقتصادی، فرهنگی و راهبردی بین کشورهای منطقه‌ای بوده است. راهبرد امنیت ملی سال ۲۰۱۵ اوباما ترویج نظم بین‌المللی قانون‌مدار به عنوان یکی از اصلی‌ترین منافع ملی ایالات متحده را ارتقاء می‌بخشید. دولت اوباما معتقد بود قوانین راه حاکم بر روابط میان ملت‌ها، در زمانی که قدرت شکل‌دهی به محتوای آنها را در اختیار دارد، دارای ارزش راهبردی هستند (US NSS, 2015: p. 16-17). در اواخر دوران اوباما و در سند سال ۲۰۱۵، مجموعه اولویت‌های تهدیدی متنوع‌تر (در بخش‌های تهدید تروریسم و تهدید سایبری) در نظر گرفته شد و سعی گردید متعادل‌تر به موضوع رهبری آمریکا و حفظ منافع ملی نگریسته شود (US NSS, 2015: p. 5-19). تلاش اوباما برای تثبیت و تضمین منافع ملی ایالات متحده آمریکا براساس دکترین امنیت ملی اعلام شده، موجب ایجاد بحران‌های مختلفی در غرب آسیا، همچون ظهور داعش در سال ۲۰۱۳ در سوریه و عراق؛ و نیز حمله عربستان به یمن شد.

### ۲-۳. سیاست راهبردی و امنیتی آمریکا در دوران دونالد ترامپ

دونالد ترامپ در سال ۲۰۱۶ به‌عنوان پدیده جدید سیاسی و امنیتی آمریکا ظهور یافت. وی درصدد بود تا شکل جدیدی از سیاست امنیتی و اقتصادی مبتنی بر ناسیونالیسم و مرکاتلیسم را در دستور کار خود قرار دهد. روی کار آمدن ترامپ موجب شد که پیوستگی در سیاست خارجی آمریکا دچار گسست شود. از این‌رو با تغییر رویکرد در دولت، سیاست خارجی و امنیتی آمریکا نیز تغییر کرد. اما نقطه عطف و مهم سیاست راهبردی و امنیتی دولت ترامپ، ارائه یک دکترین منسجم در سیاست خارجی و امنیتی هم در ساحت نظر و هم در عرصه عمل بود (Patrick, 2017). ترامپ جهان‌بینی خود را در سخنرانی سال ۲۰۱۷ خود در سازمان ملل متحد بر پایه دستور کار ملی‌گرایی ارائه داد. استراتژی امنیت ملی طرح شده توسط دونالد ترامپ را می‌توان کامل‌ترین بیانیه دکترین «اول آمریکا» دانست. ترامپ بودجه‌ای را به کنگره پیشنهاد کرد که به شدت بودجه دیپلماسی، توسعه و کمک تجاری ایالات متحده را کاهش و در عوض هزینه‌های نظامی را بدون در نظر گرفتن هزینه جانبی آن افزایش می‌داد، و برای کسب اطمینان از اینکه ایالات متحده به خودی خود به قدر کافی قوی هست که هر دشمن بالقوه‌ای را عقب براند. مهم‌ترین انگیزه ترامپ برای افزایش بودجه نظامی ایالات متحده بحث مبارزه با تروریسم بود (Feaver & Brands, 2017: p. 47). او همچنین ایالات

متحده را از مجموعه‌ای از توافقنامه‌ها از جمله شراکت ترانس پاسیفیک و پیمان آب و هوایی پاریس خارج کرد (Kahl & Brands, 2017: p. 52).

یکی از بارزترین مولفه‌های رویکرد ترامپ به منافع و امنیت ملی ایالات متحده را می‌توان در مفهوم «نظم پریشان» صورت‌بندی کرد. بر این اساس است که برخی از پژوهشگران راهبرد سیاست خارجی ترامپ را به «هیبرید نوانزواگرایی-واقع‌گرایی» تفسیر کرده‌اند (سلیمان‌زاده، امیدی و براتی، ۱۳۹۵: ص ۲۶۹). این مفهوم که خاص شیوه رهبری ترامپ بود، در دوران ریاست جمهوری وی به صورت کامل اجرا شد. مفهوم نظم پریشان را می‌توان در تمامی برون‌دادهای دولت ترامپ مشاهده کرد. در تمامی سخنرانی‌های ترامپ، در اسناد رسمی ارائه شده توسط دولت وی، در اقدامات دولت او و... می‌توان این نظم پریشان را مشاهده کرد، نظمی که در پیشبرد برنامه‌ها از سوی ترامپ در دستور کار قرار گرفته و اگرچه همراه با نوعی تناقض آشکار بود. بارزترین تناقض موجود در سیاست خارجی و امنیتی دوران ترامپ، شکاف میان روش و اهداف بود. در دوران ترامپ این شکاف به قدری جدی شد که بسیاری از تحلیل‌گران امریکایی، ترامپ را فاقد یک استراتژی امنیتی ملی دانسته و استراتژی اتخاذ شده توسط دولت وی را از اساس پوچ و غیرکارآمد ارزیابی کرده‌اند. تلاش محققین بر فهم فضای ذهنی ترامپ بود (McAdams, 2016). نتیجه این امر در کنار ماهیت فوق‌العاده ریاست جمهوری ترامپ، تشدید عدم انسجام استراتژی امنیتی ملی ایالات متحده بوده است (Lissner, 2017: p. 85). فقدان استراتژی و نظم پریشان در حمایت دولت ترامپ موجب ادامه بحران یمن و همچنین خروج از برجام و ادامه بحران هسته‌ای ایران، در فضای منازعه قرار گرفتن با چین و روسیه شد.

## ۲-۴. سیاست امنیتی و راهبردی جو بایدن

جو بایدن درصدد برآمد تا سیاست امنیتی و راهبردی دونالد ترامپ را با تغییراتی همراه سازد. بایدن و بسیار دیگری از منتقدین سیاست خارجی ترامپ درصدد بودند تا هزینه‌های دفاعی آمریکا را کاهش دهند. بایدن در گام نخستین سیاست امنیتی آمریکا تلاش نمود تا از بحران افغانستان و عراق رهایی یابد. وی همچنین سیاست امنیتی خود را در ارتباط با ایران براساس الگوی صبر و انتظار سازمان‌دهی نمود (Karni, 2021). بایدن به این موضوع واقف بود که بحران‌سازی در ایران به موازات سیاست تحریم اقتصادی و مهار راهبردی، بیشترین سودمندی را برای اهداف سیاست خارجی و امنیتی آمریکا به‌وجود می‌آورد. محور اصلی سیاست امنیتی بایدن را مهار و کنترل همه‌جانبه ایران تشکیل می‌دهد. همواره ایران یکی از سوژه‌های امنیتی روسای جمهور ایالات متحده در دوران‌های مختلف تاریخی بوده است. در هر دوران و شرایطی زمینه

برای ظهور سازوکارهای جدیدی در رابطه با ایران به وجود آمده است. درک سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا در ارتباط با ایران یکی از ضرورت‌های تاکتیکی محسوب می‌شود. شناخت راهبرد بایدن در رابطه با سیاست‌های منطقه‌ای خاورمیانه و ایران به این دلیل اهمیت بیشتری دارد که زمینه برنامه‌ریزی موثر تاکتیکی از سوی ایران برای مقابله با تهدیدات احتمالی آمریکا را فراهم می‌سازد (Ignatius, 2021: p. 4). سیاست امنیتی بایدن مبتنی بر سازوکارهای موازنه قدرت و تهدید بوده است. بایدن درصدد برآمد تا الگوی کنش راهبردی آمریکا را در برابر ایران و بسیاری دیگر از کشورهای خاورمیانه تغییر دهد. بایدن به این موضوع واقف بود که هرگونه کارکرد ژئوپلیتیکی ایران و جبهه مقاومت معطوف به «هویت‌یابی ساختاری و ژئوپلیتیکی» بوده است. بایدن توانست سیاست امنیتی جدیدی از قدرت منطقه‌ای خاورمیانه برای کنترل و محدودسازی نقش ایران را در دستور کار قرار دهد. بایدن برای مقابله و محدودسازی قدرت منطقه‌ای ایران از سازوکارهای موازنه دایمی و محدودسازی مرحله‌ای در محیط منطقه‌ای بهره گرفت. سیاست امنیتی بایدن نشانه‌هایی از کنش تاکتیکی را منعکس می‌سازد. مفاهیمی همانند حقوق شهروندی و محدودسازی نقش منطقه‌ای ایران به‌عنوان بخشی از سیاست بایدن برای کنترل جایگاه ایران محسوب می‌شود. چنین نشانه‌هایی را می‌توان بعد از بحران اجتماعی ایران مورد توجه قرار داد (Blinken, 2021: p. 15).

کنترل قدرت ایران توسط بایدن ماهیت تاکتیکی و ابزاری در سیاست امنیتی آمریکا داشته است. بخش قابل توجهی از تلاش و سیاست امنیتی بایدن برای محدودسازی قدرت ایران در خاورمیانه براساس بازتولید نشانه‌ها و عوامل هویتی بوده است. شاید بتوان نشانه‌هایی از هویت مقاومت، هویت برنامه‌دار و هویت مشروعیت‌بخش را در سیاست امنیتی بایدن نسبت به ایران مشاهده نمود. بایدن شکل جدیدی از سیاست تحریم و مهار ایران را در دستور کار قرار داد. در نگرش امنیتی بایدن، خاورمیانه با نشانه‌هایی از بحران پایان‌ناپذیر روبه‌رو شده است. بحران امنیتی خاورمیانه می‌تواند زمینه ظهور چالش‌های جدیدی را فراهم سازد. راهبرد امنیتی بایدن در محیط منطقه‌ای خاورمیانه مبتنی بر کنترل «دهه آشوب‌ساز» بوده است. بایدن به این موضوع اشاره دارد که نقاط عطف تاریخی، ارتباط مستقیمی با روندهای گذشته سیاست امنیتی آمریکا دارد. در شرایطی که آمریکا با نشانه‌هایی از تهدید فزاینده و بحران در حوزه‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیکی محیط پیرامونی روبه‌رو است، عبور از سیاست موازنه، چالش‌های امنیتی بیشتری را به وجود می‌آورد.

### ۳. مقایسه راهبردهای امنیتی رؤسای جمهور آمریکا در قرن ۲۱

بوش و اواما در تعریف مسئله تهدید و منافع ملی اصلی، رویکردهای یکسانی داشته، اما با تاکتیک‌های

گونگون به عملیاتی کردن آن پرداخته‌اند. در واقع کارکرد امنیتی ایالات متحده از یک‌جانبه‌گرایی اوایل دوران بوش به همکاری با متحدان در حصول حداکثری تغییر می‌یابد و در دوران اوباما استراتژی‌ها منسجم‌تر می‌گردد. در دوران اوباما نوع و شکل جدیدی از یک‌جانبه‌گرایی برای آمریکا محفوظ بوده است (مانند کشتن اسامه بن لادن در سال ۲۰۱۱)؛ یک‌جانبه‌گرایی دوران بوش و تغییر آن در دوران اوباما با حفظ برخی از جنبه‌های سیاست خارجی موجب شد که برخی از گزاره «تداوم یا گسست» در سیاست خارجی ایالات متحده و به تبع آن در سیاست جهانی سخن به میان آورند (Kennedy-Pipe, Rengger, 2006: p. 85). اما در هر حال در دوران اوباما به دلیل اعتقاد تیم وی به استانداردهای بین‌المللی و چندجانبه‌گرایی، یک‌جانبه‌گرایی افراطی دوره بوش تا حدود زیادی تعدیل شد. از نظر دولت اوباما چندجانبه‌گرایی با تقسیم مسئولیت، کار را تسهیل می‌کند و به نتایج ماندگار منجر می‌شود. به عبارت بهتر در سند استراتژی امنیت ملی آمریکا در دوران اوباما (۲۰۱۰ و ۲۰۱۵) در صورت به خطر افتادن سریع منافع ملی آمریکا یک‌جانبه‌گرایی وجود داشته، اما ترجیح دولت وی چندجانبه‌گرایی بوده است (Tanya, 2014). سند استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ با سند بعدی جرج بوش که در سال ۲۰۰۶ منتشر گردید، حتی با سندهای دوران اوباما (۲۰۱۰ و ۲۰۱۵) تفاوت چندانی ندارد. در دوران هر دو رئیس‌جمهور، رهبری با تمام ابزارهای قدرت آمریکا (شامل قدرت نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک) در دستور کار بوده است. با این وجود برخی پیدایش داعش، هرج و مرج در سوریه و بخش‌های وسیع‌تری در منطقه و حتی ماجراجویی روسیه را نتیجه خودداری اوباما از اعمال قدرت ایالات متحده، به ویژه قدرت نظامی، در خاورمیانه می‌دانستند. منتقدین نیز با منطقی مشابه استدلال می‌کردند که یک نمایش قوی‌تری از عزم و اراده ایالات متحده، می‌توانست از زورگویی روسیه و چین به هم‌پیمانان و شرکای ایالات متحده در اروپا و آسیا جلوگیری کند. برعکس، برخی دیگر حفظ یک ساختار قوی و رو به رشد ضدتروریسم، به ویژه در خاورمیانه و افغانستان را نشانه‌ای از عقب‌نشینی از موازنه مجدد در این مناطق به سمت فرصت‌های اقتصادی در جای دیگری از دنیا می‌دانند. با آنکه اوباما قادر به عملیاتی کردن کامل موازنه مجدد راهبردی خود نبود، پیش از ترک کاخ سفید، برخی دستاوردهای مهم در این زمینه حاصل شد. از جمله اینکه ایالات متحده دیگر بار سنگین جنگ در افغانستان و عراق را به دوش نمی‌کشید، بلکه در عوض حضور نظامی خیلی کم‌رنگ‌تری در این کشورها داشت و اقدام به بسیج یک ائتلاف جهانی برای مبارزه با تهدید تروریستی، به ویژه در مبارزه با داعش کرده بود (Gillespie, 2017).

دولت آمریکا بین سال‌های مالی ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۹ دو تریلیون دلار در عملیات خارج از این کشور هزینه کرده است که شامل عملیات و کمک در افغانستان، عراق، سوریه، پاکستان، یمن، سومالی، کنیا و فیلیپین

است. نقطه حائز اهمیت اینکه، پژوهش و بررسی کارکردهای امنیتی و سیاست خارجی ایالات متحده در دوران ترامپ به مراتب متفاوت‌تر و در نتیجه دشوارتر از دولت‌های پیشین است. این پیچیدگی سبب می‌شود که محققین بر شاخص‌های متفاوتی نظیر ریشه‌های داخلی (ویژگی‌های فردی ترامپ، و ساختاری مرتبط با حاکمیت در امریکا) توجه نمایند. یکی از این نمونه پژوهش‌ها که می‌تواند مبانی نظری این نوع شاخص‌ها را تأمین نماید، اثر مک کورمیک و ویتکف (۱۳۸۲) است. محققان این اثر به سرچشمه‌های درونی سیاست خارجی ایالات متحده اشاره دارند. از این جهت محققین می‌توانند شاخص‌های دوران ترامپ را براساس چارچوب‌های تحلیلی این اثر تطبیق نمایند. همچنین در بررسی سیاست خارجی ترامپ بایستی به عوامل بین‌المللی نیز توجه داشت. پاره‌ای نخبگان سیاسی و امنیتی در ایالات متحده بر این باورند که اساساً استراتژی امنیت ملی در دوران ترامپ (۲۰۱۷) را در چارچوب و مفهوم نظم پریشان می‌توان تحلیل کرد. یعنی بسته متناقضی از ایده‌ها و داده‌های مختلفی که اساساً امکان اقتباس یک دکترین امنیت ملی منسجم را ندارد. امکان تبدیل این بسته به عنوان راهنمای سیاست خارجی ایالات متحده میسر نیست؛ زیرا در سه ساحت عمومی تعریف چالش‌ها و تهدیدات، تعیین اهداف و منافع ملی و نهایتاً اتخاذ رویکرد کامیاب نبوده است. بنابراین می‌توان گفت که، بسته ارائه شده توسط دولت ترامپ موجب تضعیف استراتژی امنیت ملی ایالات متحده شده است (Pillar, 2017: p. 92). کاستن از تعهدات نظامی با متحدین (تقسیم بار مسئولیت) برای چانه‌زنی و کسب امتیاز از جمله رویکردهای مهم امنیتی سند ۲۰۱۷ می‌باشد که درصدد جبران میلیاردها دلار هزینه بی‌نتیجه روسای جمهوری پیشین بوده است. تلاش ترامپ برای جبران این ضرر موجب شده که ادبیات اقتصادی حاکم بر استراتژی امنیت ملی امریکا در دوران ترامپ به شکل منحصر به فرد و عجیبی همراه با نوعی خشونت باشد. از این رو می‌توان گفت که این نوع از ادبیات اقتصادی، جدیدترین و برجسته‌ترین تحول در گفتمان استراتژی امنیت ملی پس از ترسیم دکترین جنگ پیش‌دستانه جرج بوش بوده است. تمایز اصلی میان ادبیات و استراتژی اقتصادی ترامپ با روسای جمهوری پیشین خود این بود که در گذشته ادبیات اقتصادی و یا روش‌ها و رویکردهای اقتصادی معطوف با امنیت ملی امریکا، با هدف تقویت مواضع این کشور در برابر قدرت‌های اقتصادی استفاده می‌شد. هدف این رویکرد نیز ایجاد نوعی موازنه قوا در فضای اقتصادی بود. به این معنا که امریکا همواره آماده است تا موانع تبعیض‌آمیز تجارت را تلافی نماید. برخلاف این شیوه، استراتژی امنیت ملی ترامپ به این امر معطوف شد که ابزارهای اقتصادی در فضای بازدارندگی، اجبار و محدود کردن دشمنان به‌کار گرفته می‌شد. یعنی کاربست ابزارهای اقتصادی کاملاً تهاجمی انتخاب شده بود. به عبارتی، مجازات تحریمی، مبارزه با پول‌شویی، اقدامات ضد فساد مالی و... بخش مهمی از

راهبردهای تهاجمی دولت ترامپ بودند. نتیجه این امر نیز تلاطم در بازارهای مالی جهانی بود.

#### ۴. نتیجه‌گیری

استراتژی امنیت ملی آمریکا در دوران‌های مختلف براساس شاخص‌های مختلف قابل ارزیابی است. در دوران بوش و اوباما می‌توان دو شاخص سلبی/ایجابی و نیز شاخص تدافعی/تهاجمی را در اصول راهبردی سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا رصد کرد. وجه سلبی این استراتژی معطوف به مبارزه با تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی و نقض حقوق بشر است. همچنین در وجه ایجابی، اصول راهبردی این دو دولت را می‌توان در دفاع از دموکراسی، اقتصاد بازار و مخالفت نکردن با ایالات متحده جستجو کرد. در دوران بوش و اوباما در وجه تدافعی و مبارزه و مصون‌سازی در حوزه سلاح‌های کشتار جمعی در اولویت قرار می‌گیرد. وقتی که چنین شاخص‌هایی در دستور کار یک دولت قرار می‌گیرد، نشان‌دهنده آن است که شرایطی که دولت برای خود در امنیت ملی تعریف می‌کند، شرایط جنگی و بحرانی است. در نتیجه این امر کنترل محیط‌های پیرامونی خود یا مناطقی که نشانگان بروز خطر علیه تهدید امنیت ملی ظاهر می‌شود، در دستور کار قرار می‌گیرد. در این شرایط اگر شدت بحران کاهش یابد، وجوه ایجابی استراتژی در دستور کار قرار می‌گیرد. از دور دوم حکومت بوش و دوران اوباما نشانگانی از کاهش ابعاد بحران علیه آمریکا ظاهر شد. از این رو وجه ایجابی استراتژی آشکارتر شده و مبارزه با تروریسم با شیوه‌های نرم و جدید، اما همه‌جانبه و گسترده‌تر در دستور کار دولت‌ها قرار گرفت. دیپلماسی چندجانبه، طرح‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی و همچنین ایجاد زمینه‌های مناسب ترویج دموکراسی (نظیر پروژه آیلپ) در عراق، نمونه‌های برجسته‌ای از وجه نرم و ایجابی استراتژی امنیت ملی آمریکاست. اگر از منظر تدافعی/تهاجمی، رفتار مبتنی بر بی‌عملی و ایستایی دولت‌ها، به خودی خود صلح و امنیت بین‌المللی را درگیر بحران می‌کند، در نتیجه امنیت سرزمینی و مردم آمریکا را متاثر می‌نماید. از سوی دیگر، رفتار بیش از حد یکجانبه (نظیر حمله به عراق) که ذاتاً غیرمشروع باشد، نیز به صلح و امنیت بین‌المللی به شدت خدشه وارد می‌کند و ممکن است نیروهای حاشیه‌ای نظیر داعش را به کانون بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی وارد کند. بازسازی مبانی آمریکایی نیز از دو مشکل حاصل از دوران بوش ناشی می‌شد که به درمان نیاز داشتند. اولی رکودی بود که اقتصاد آمریکا را تضعیف کرده و اعتماد به ایالات متحده را به عنوان رهبر جهان زیر سؤال برده بود. دومی ادامه جنگ‌های پس از یازده سپتامبر بود که هم نیازمند توجه و در نظر گرفتن منابع ملی بوده و هم منبع خشم بین‌المللی نسبت به دولت بوش بوده‌اند.

در دوران ترامپ برخلاف دوران بوش و اوباما، استراتژی امنیت ملی برای تبیین تهدیداتی که آمریکا با آن

مواجهه است، از سیستم ترکیبی استفاده کرده است. در این دوران، ترامپ با ترکیب دغدغه‌های بین‌الملل‌گرایی سنتی و اخلاق بومی‌گرایی تلاش کرد تا بتواند تصویر روشن‌تری از تهدیداتی که ایالات متحده با آن مواجه است، ارائه کند. در نتیجه سند ارائه شده توسط دولت ترامپ، اگرچه چارچوب و قالب دکتری امنیت ملی ایالات متحده را حفظ کرده است، اما مسیر مواجهه و مقابله با چالش‌ها را در فضای ادبیات تحریک‌آمیز و تهاجمی تدوین کرده است. ادبیات تحریک‌آمیزی که خاص دولت ترامپ بود. در نتیجه این امر شاهد ظهور دکترینی هستیم که هم متناقض بود و هم غیرقانع‌کننده است. دولت ترامپ تلاش برای گسستن از گذشته را در دستور کار دارد. اولین نشانگان تغییر دکترین امنیت ملی و سیاست خارجی ترامپ نسبت به دولت اوباما، نگاه متفاوت ساختاری نسبت به مقوله و مسئله تهدید است. ترامپ در ساختار و قالب جدیدی به تبیین مسئله تهدید اقدام می‌کند. در این قالب جدید موضوع ژئوپلیتیک در کانون توجه قرار دارد. نگاه به مسئله تهدید در دیدگاه ترامپ، تا حدودی به تعریف مسئله از نگاه بوش نزدیک است و استراتژی امنیت ملی ترامپ رویکردی خشونت‌آمیز نسبت به چین، روسیه، ایران و کره شمالی دارد. تأکید بر یک‌جانبه‌گرایی و در پیش گرفتن عمل متقابل (به ویژه در حوزه اقتصادی) حمایت‌گرایی در مقابل اقتصاد آزاد، جهانی شدن و لیبرالیسم از جمله مهم‌ترین رویکردهای امنیتی ترامپ در سند ۲۰۱۷ بوده است. در سراسر استراتژی امنیت ملی دولت ترامپ، ابعاد واقع‌گرایانه بیشتر از ابعاد اصولی دیده می‌شوند. اصالت واقع‌گرایانه سند در نحوه‌ای که محیط امنیت جهانی را قاب‌بندی می‌کند، بر فضایل بازدارندگی تأکید می‌ورزد؛ بازگشت به رقابت‌های ژئوپلیتیک را پیگیری می‌کند. از پایان جنگ دوم جهانی تا پایان دولت اوباما، روسای جمهور دموکرات و جمهوری‌خواه تعهد نسبت به فراملی‌گرایی را پذیرفته‌اند؛ اما نحوه اجرای این تعهد همواره به سبک رئیس‌جمهور مورد بحث بستگی داشته است. این در حالی است که در دولت ترامپ، شناسایی تهدیدها و ارائه اهداف و رویکردها تغییر کرده است. دکترین ترامپ عمدتاً ریشه در سنت‌های تاریخی سیاست خارجی از جمله تأکید بر منافع ملی، قدرت دریایی و نظامی، تبادلات دوجانبه تجاری و اولویت بر حاکمیت آمریکا دارد. در واقع در دهه‌های متوالی در بطن نظام بین‌الملل تک‌قطبی و پسانت‌قطبی متشکل از قطب‌های قدرت متعدد، آمریکا کارکردهای امنیتی بین‌الملل‌گرا و سلطه‌طلبی را دنبال کرده است که برای تحقق اهداف در طی این برهه زمانی ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۰ این کشور مجموعه‌ای از مولفه‌های مادی و معنایی را به کار گرفت تا به دستاوردهای امنیتی مورد نظر دست یابد.

## منابع

- دهشیار، حسین (۱۳۸۶). *سیاست خارجی و استراتژی کلان ایالات متحده آمریکا*. تهران: قومس.
- سلیمانزاده سعید؛ امید، علی؛ براتی، سحر (۱۳۹۵). راهبرد سیاست خارجی ترامپ: هیبرید نوانزوآگرای-واقع‌گرایی. *مطالعات راهبردی سیاستگذاری عمومی*، ۱۰(۲۰).
- قریب، حسین (۱۳۹۰). مرزهای تداوم و تغییر در دکترین امنیت ملی او‌باما. *روابط خارجی*، ۳(۲).
- کالا‌هان، پاتریک (۱۳۸۷). *منطق سیاست خارجی آمریکا: نظریه‌های نقش جهانی آمریکا*. ترجمه داوود غرایاق زندی، محمود یزدان فام، و نادر پوراخوندی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- Blinken, A.J. (2021). The United States Restores Assistance for the Palestinians. *U.S. State Department*. URL= <https://il.usembassy.gov/>
- Chalfant, M. (2021). Biden pledges \$100 million in aid to Lebanon on anniversary of Beirut blast. *The Hill*. URL= <https://thehill.com/homenews/administration/>
- Collins, M. & Groppe, M. (2021). US to end Combat mission in Iraq by end of year, Biden announces in meeting with Iraqi prime minister. *USA today*. URL= <https://www.google.com/search?q=17.%09Collins>
- Colucci, L.C. (2012). *The National Security Doctrines of the American Presidency: How They Shape Our Present and Future*. Santa Barbara: Praeger Security International.
- Feaver, P. & Brands, H. (2017). Trump and Terrorism: U.S. Strategy after ISIS. *Foreign Affairs*. URL= <https://scholars.duke.edu/publication/>
- Gillespie, P. (2017). A Record 75 Straight Months of Job Growth Under Obama. *CNN*. URL= <https://www.wdhn.com/news/a-record>
- Ignatius, D. (2021). Biden learned from his predecessors' mistakes in the Middle East and probably saved lives. *The Washington Post*. URL= <https://www.washingtonpost.com/opinions/>
- Kahl, C. & Brands, H. (2017). Trump's Grand Strategic Train Wreck. *Foreign Policy*. URL= <http://foreignpolicy.com/2317131131/trumps-grand-strategic-train-wreck>
- Karni, A. (2021). Biden Praises Jordan's King Abdullah as a loyal Friend in a Tough neighborhood. *The New York Times*.
- Kennedy-Pipe, C. & Rengger, N. (2006). Apocalypse Now? Continuities or Disjunctions in World Politics after 9/11. *International Affairs*, 82(3).
- Lissner, R.F. (2017). The National Security Strategy Is Not a Strategy. *Foreign Affairs*. URL= <https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2017-12-19/national-security-strategy-not-strategy>

- McAdams, D.P. (2016). *The mind of Donald Trump*. URL=  
<https://www.theatlantic.com/magazine/archive/2016/06/the-mind-of-donald-trump/480771>
- Pillar, P.R. (2017). America Alone. *The National Interest*.  
URL= <https://nationalinterest.org/blog/paul-pillar/america-alone-23726>
- Porter, P. (2017). Tradition's Quiet Victories: Trump's National Security Strategy. *War on the Rocks*,  
URL=  
[https://www.realcleardefense.com/2017/12/23/traditionsquos\\_quiet\\_victories\\_trumpsquos\\_national\\_security\\_strategy\\_299187.html](https://www.realcleardefense.com/2017/12/23/traditionsquos_quiet_victories_trumpsquos_national_security_strategy_299187.html)
- Sparkman, J. (1977). Checks and Balances in American Foreign Policy. *Indiana Law Journal*, 52(2).
- Tanya, S. (2014). *A New Foundation Is Laid: President Obama on America's 21st Century Economy*.  
The White House President Barak Obama.
- US NSS (1987). *National Security Strategy of the United States*. Washington, DC: The White House.
- US NSS (2010). *National Security Strategy of the United States*. Washington, DC: The White House.
- US NSS (2015). *National Security Strategy of the United States*. Washington, DC: The White House.